

دومین بهار

داستان‌های دهه ۸۰ و ۹۰ میلادی

آلیستر مک‌لاود

ترجمه پژمان طهرانیان

فهرست

۱۱	پیشگفتار
۱۵	دومین بهار
۶۱	سگی که با زمستان آمد
۹۵	تنظیم کمال
۱۵۳	همچنان که پرندگان خورشید را با خود می آورند
۱۷۱	بصیرت
۲۴۱	جزیره
۳۰۵	پاک سازی ها
۳۳۳	بی نوشت ها
۳۳۷	فهرست نام ها
۳۴۱	جدول مطابقت ماه های میلادی با ماه های شمسی

دومین بهار

(۱۹۸۰)

تابستانِ پس از کلاس هفتم بود که همهٔ فکروذکرَم شده بود کلوب گوساله‌ها. البته آن قدرها هم فکر بکری نبود، چون منی که در مزرعه زندگی می‌کردم دوروبرم همیشه پُر از حیوان بود. روزی نبود که لمسشان نکنم و حضور پُرنگشان زندگی من و زندگی دیگر اعضای خانواده‌ام را خیلی آشکار و ملموس تحت تأثیر قرار داده بود. میزان نزدیکی این حیوان‌ها به ما و شیوهٔ این نزدیکی فصل به فصل تغییر می‌کرد.

زمستان‌ها که تعدادشان کمتر بود، باهم در فضای بسته و فشردهٔ طویله‌هایشان جمع می‌شدند؛ سُم می‌کوبیدند روی کف محکمِ تخته‌پوشِ پوشیده از پهن و سرهای بی‌قرارشان و **اتکان** می‌دادند و هرگونه‌شان صداهای خاص خودش را **درمی‌آورد**. شب‌ها، اگر جرئتش را داشتی که پا به اسطبلِ **ساکت** بگذاری، موجی از گرما از اطراف برمی‌خاست و **جلوی** درِ بازِ جیرجیرو به استقبالت می‌آمد و صدای

اوج و فرودِ نفس‌های آهنگینشان را در آن تاریکیِ تلطیف‌شده می‌شنیدی. اگر چراغ‌قوه روشن می‌شد یا فانوسی که با خودت آورده بودی شعله می‌گرفت، چشم‌های درخشانِ آنهایی که بیدار شده بودند از توی آخورها و اسطبل‌هایشان برق می‌زد و می‌درخشید و بعد انواع و اقسام صداها بود که انگار واکنشی بود به وجود نور؛ غرغرِ تیرهای چوبیِ ستون‌ها که گردنِ گاوهای بی‌قرار به آن مالیده می‌شد، خرخرهای خفه، خوک‌های خواب‌ویدار، شیهه‌های فین‌فین‌مانندِ اسب‌ها، صدای فِشِ طناب یا چرمی که ناگهان کشیده می‌شد، جرنج جرنجِ زنجیرهای افساری که تکان می‌خورد.

ماه مارس که می‌شد، ماده‌ها با بارِ بچه‌هایی که در شکم داشتند لخت و سنگین و دست‌وپاچلفتی می‌شدند و ازدحام و شلوغیِ طویله بیشتر هم می‌شد. وقتی با آن سنگینی‌شان روی زمین ولو می‌شدند، امواج ریزِ تحرکاتِ توی رجمشان از زیر پوست کشیده‌شده پهلوهایشان که مثل پوست طبل بود دیده می‌شد. آنچه آینده نویدش را می‌داد، گرم و سنگین، در اعماق تاریکی‌های بدن‌های آنها آرمیده بود.

توی خانه زمستانی، سگ‌ها و گربه‌ها مثل قالیچه‌هایی اینجا و آنجا زیر نیمکت‌ها و میزهای غذاخوریِ آشپزخانه ولو می‌شدند یا درازبه‌دراز می‌افتادند پشت اجاق‌های پُر از هیزم. شب‌ها، سگم لُدی روی پاهایم می‌خوابید، لحافِ گرم و

زنده‌ای که ضربان قلبش را از پشتِ پارچهٔ روتختی هم حس می‌کردی. دماغ خیسِ سردش را با پنجه‌هایش می‌پوشاند. ماه مارس که تمام می‌شد، چرخهٔ تولدها شروع می‌شد که گاهی تا ماه ژوئن هم ادامه پیدا می‌کرد. اول، گوسفندها؛ بعد، گاوها؛ بعدتر، خوک‌ها و در آخر، مادیان‌هایی که گزه‌اسب‌هایشان با پاهای درازِ بدقوارهٔ لرزان‌شان لَقَلَق می‌خوردند. جوجه‌ها و بچه‌گره‌ها و توله‌سگ‌ها هم بودند که اول چشم‌هایشان بسته بود. در طول هفته‌های معین، تعداد حیوانات دو برابر یا تقریباً سه برابر می‌شد و اطراف نورسیده‌ها که به سرعت رشد می‌کردند جنب‌وجوشی به پا می‌شد. آغل‌های تازه ساخته می‌شد و در میان جیغ و فریاد اعتراض‌ها جفت‌ها از هم جدا می‌شدند و بچه‌ها از شیر گرفته می‌شدند و داغ‌ها زده می‌شد و دندان‌ها کشیده می‌شد و چاقوها با سرعتِ تمام بیرون می‌آمدند تا بیضه‌ها را بزنند و دُم‌ها را بکنند و گوش‌ها را قطع کنند. و آن وقت حیوانات، برحسب نوعشان، روانهٔ حیاط‌ها و زمین‌های بزرگ‌تر یا مراتع و چراگاه‌های کوهستانی می‌شدند که دریای آبی و سفید سُسته بودشان.

اول ژوئیه، که همیشه به شکلی باورنکردنی زود از راه می‌رسید، فصل علوفه‌چینی شروع می‌شد که بقای حیوانات هر زمستان وابسته به آن بود. در طول ماه‌های تابستان،